

سبب آن مردان ذات فریضه را و آنچه را که در آنجا دستنمونه آن سویی و در آنجا در آن سویی فریضه را
 امداد عنقك فقال ما انا بها حتى وما انا بعينك على انفسى پس گفته شد بهایی یعنی مردمان گفتند با او که در آن کن کردن
 خود را پس گفت ای کسی که من غی بجز آن خود یعنی من کسی نسیم که کردن خود را عشمه آیتیم من معین و در کار شما بر ذات خود را بر قتل
 فخریه راسته ۹۹ بنیاد بالشیف فلم یضع شیاً فقال له هانی الی الله المعاد اللهم رحمتك
 و رضوانك پس زود او را رشید غلام عبید الله بن زیاد بشهرت پس کار خود جزئی پس که زیاد غنی که سویی خداست رجوع خود را
 طلب کنیم رحمت و رضای ترا در ضربه اخیری و قتله پس شیعیان چون تهرتین که زود بقتل رسانید او را محصل فی شهادت
 و لدی المسلمه الصغیرین این فصل در بیان شهادت پسران حضرت مسلم است که بعد از آن بودند را وی ^{شیخ}
 الصدوق محمد بن بابویه القمی فی الامالی عرابه ^{بن} بن ابراهیم ابن روح ابن علی ابن جابر
 عن عثمان ابن داود الهاشمی عن محمد ابن مسلم عن جمران ابن عیین عن ^{بن} محمد بن شیخ لا اهل الكوفة
 قال لما قتل الحسين بن علی علیهما السلام اسر من معه سکره غلامان صغیران فاتی ایها عبید الله
 ابن زیاد قد عاصبنا ما له فقال خذ هذین ^{من} الاعلام ^{من} البک ^{من} الخبیج الطعمر فلا تطعمهما و من لسان
 البسار فلا تسقهما و ضیق علیهما سقمهما روایت کرده شیخ صدوق محمد بن بابویه در کتاب خود از خود آورده
 علی و آرزو ابراهیم و محمد بن تا آنها روایت به ابی محمد که اسناد اهل کوفه زود رسیده گفت ای محمد بر چه مشق کرده اند حسین ابن علی
 علیهما السلام اسیر کرده شد از لشکر آنحضرت دو کودک که چک پس آورده شد تا آنها نزد عبید الله بن زیاد پس طلبیدند از آنجا
 بی زندان بان خود را پس گفت که بجز این هر دو کودک را پیش خود پس از طعام خوب خوردن ایشان را و از آب خورده شدنشان و بکند
 بر اوستان زدن را و کار ^{بن} الغلامان یصومان فاذا جعما اللیل اتیا بقمر صین من تبصره و کون من الماء
 فقراح و بودند آن هر دو پسر که روزه سیداشته پس وقتیکه تا ^{بسی} بر ایشان شب می آوردند دو قرص زردان هر چند یک
 کوزه از آب حاضر فلما طال ما لظلامین ^{المکث} حتی صبار فی السنه ^{فان} احدهما لصاحبه یا اخی قد
 ند طان بنا مکتنا و یونسک ان تفضی اعصارنا و تنسلی بدنا فاذا جاء النبیج اعلمه بمکاننا و تقرب الیه

فصل در بیان شهادت پسران حضرت مسلم

بجای صلی الله علیه و آله لعله بوسع علی بن ابی طالب طعامی در آن شب بان برود و غنیمت در آن
یعنی مدت دراز در آن شب ماند تا اینکه دست مدت قه شان تیرب یکسال گفت یکی از ایشان با یکجری که آن برادر من بر این
در آن شب که زمان حسین و کمان داریم که همین طویف شود عمرای ما و فرسوده کرده نهایی پاپس گفتیکه خواهر آمد نزد ما شیخ یوسف
نزد آن بزرگان ما که خواهم کرد در آن منزلت خود و تقرب خواهم جست سویی او بخدمت صلی الله علیه و آله شاید که گشاده کند بر ما در طعام
در آن شب که در آب مایعنی اب و طعام خوش و زاید بود فلما حتمما اللیل اقبل الشیخ الیهما بقمر سین من شعیر
بگویم **ابو القراح** فقال له الغلام الصغیر یا شیخ العرف محمد اقال فکی صلا امرت وهو یبوی قال
انعرف جعفر بن ابیطالب قال وکیف الا اعرف جعفر اوقد ابنت الله له بناسین یطیر بهما مع ا
لملا علیة **ابو القراح** فقال انعرف علی بن ابیطالب قال وکیف الا اعرف علیا وهو بن عم نبوی و اخ
بیتی قال لیس شیخ فین من عتره بیک و نحن من واه مسلم ابن عقیل **ابو ابیطالب** بید ان اساری
یسلمک من طیب الطعام فلا تطعمنا و من باء الشراب فلا تسقنا و قد صیقت علینا سجنایر
هرگاه تاریک کردید بر او شان شب رسید پیش او شان شیخ زندان بان با دو نفرش از آن جوین و یک لاله آب تا من بگفت
با و پس کوچک که ای شیخ ایامیدانی تو مرا گفت که چگونه میدانم حال آنکه ادب من است لکن ایامیدانی جعفر بن ابیطالب
گفت چگونه ندانم جعفر را حال آنکه رویا میفهم است خداوند تقابل برای او و وبال زمره این که بدان میکند بان همراه طایفه جاگ
سجوا بگفت که ایامیدانی علی بن ابیطالب را گفت چگونه ندانم علی را حال آنکه او ابن عم نبوی ماست و برادر نبی ماست گفت
با و که ای پیر مردی با عزت نبی تو ایام محمد صلی الله علیه و آله و ما از اولاد مسلم ابن عقیل ابیطالب ایم بدست تو ایسر سوال میکنم
ترا از طعام حوب پس نخوردانی ما را از اب خوش سرویس نیندیشانی ما را و یک کوفته بر ما قید را با نکتب الشیخ علی اقل
یقلهما و یقول نفسی نفسکما الضام و رچی لوجکمما الوقایع عترت نبی الله المصطفی
باب السجین بید یکما مفتوح فخذ ای طریق شما پلانت و پیر مرد بر تدهای او شان
روی بوسید پادای او شان را و میگفت که جان برای جان شما فداست در روی من برای روی شما پناه آید

نبی عند ایک باب زندان پیش شما کشا کہ است پس بگریه مراد را کہ خواہید فلما جنہما اللیل انا ہما ترصین
 من شعیر و کوز من ماء القراح و در نقیما علی الطریق و قال لما سرا یا حسنی اللیل و اکلنا النہار حتی یجعل
 اللہ عزوجل لکما من امر کما فرجا و مخرجا نعل الغلامان ذالک فلما جنہما اللیل اتہما الی عجوز
 علی اباب فقالا لہا یا عجوز انا علامان صغیران عزیزیان حد فان عبر جہرس بالطریق و ہذا
 للیل قد جئنا ضیفنا سواد لیلنا ہذا فلما اصبحنا الزمانا الطریق فقالت لہما من اتہما یا
 حیبتی فقل شمتت التی و ایح کلہا فلما شمتت را الحۃ الحیب من را الجتکما فقالا لہا یا عجوز ہذا
 عترۃ نبیک محمد صلی اللہ علیہ و آلہ ہر بنا من سلج عیب اللہ ابن زیاد من القتل پس روز دیگر
 بعد تاریک کشتن شب آورد آمد و پرند آن یتیمان و در قرص زمان جوین ایک کوزہ آب بنا عس و واقف کرد و بید او شان
 بر راد و گفت کہ بروید ای دوستان اشب پوشیدہ کردید وقت روز تا اینجا کرد اند خدای عزوجل برای شما از امر شما دستگیری و برای
 بر روی شما بکشاید پس آن یتیمان بیچارہ بگفتہ ادعل کردند پس ہر گاہ شب پردہ طلعت بر روی او شان افکند و بسبب شدت
 تاریکی از راه رفتن باز ماندند رسیدند نزد پیرزنی کہ بر در خود ایستادہ بود پس گفتند کہ ای بوزناد و کورک کوچک ایم از وطن خود
 خبر عیم و خود سایم دنا واقفیم بر اہ و درین شب آمدہ ایم جا بہ دما انا تاریکی این شب ما پس بہ ن باہدا و کنیم راہ خواہیم گرفت
 پس آن پیرزن گفت کہ کیستند ای شما جیان من تحقیق من شنیدم جہد روایح ہذا پس بنو سید ہم ہدی خوشتر از ہوی ہذا
 شما پس یتیمان سطلوم ما ان زال پر گفتند ما از عترہ نبی تو ایم محمد صلی اللہ علیہ و آلہ کہ گریختہ ایم از قتیہ عیب اللہ ابن زیاد
 از خوف قتل قالت العجوز ان لی حنتا بنا سقا قد استشهد الوائعه مع عبید اللہ ابن زیاد الخ
 ان یصیبکما بہما یقتل قال سواد لیلنا ہذا فاذا اصبحنا لولنا الطریق فقالت لہما
 بطعام شما اتہما بطعام فاکلا و شرابا فلما رجا اللہ من قال الصغیر لکیر یا اخی امانا جو ان کون
 لد امانا لیلنا ہذا ینقال حتی عانقک و تعانقنی و تسمرا ایتک و تشدرا حتی قبلان یفرق
 الموت بیننا ففعل الغلامان ذالک و اعتقارنا ما عمل را گفت بد رسدیکہ بر این و اما دی است فاستق

دریا کنار و تحقیق مشاهده نموده است واقف که بلا با بالشکیران عیبه الله این زیادیتیم کسب کرده و چار شما شود اینجا پس نقل شد
 شما ما آن هر دو بیشتر گفتند که بقیه این شب یکداریم هنگام صبح ملازم طریق در اویم شد پس آن صغیفه گفت که سرودی
 می آرم برای شما هنگام پس مردن چون چا پرکان طسام پس حوزوند آن هر دو برادر و آن شب به ندیس برگاه داخل بستند گفتند
 تا در کوچه یک به برادر بزرگ خود که ای برادر امید است که این شب در آنجا بگذرد پس پیشش تا آنجا که هم اغوش شد عم من ترا دهم
 اغوش کنی ما را دهم را یک ترا بویم و تو بوی مرا بشنوی پیش از آنکه تفرقه افتد از موت میان ما پس بین ط آن هر دو برادر کردند
 و هر دو هم اغوش کردند و دیده خوابیدند فلما کان لیل اقبل ختن العجز من الفاسق حتی فرغ الباب
 قرعاً حففاً قالت العجز من هذا قال انا فلان قالت ما الذي اطرقتك هذا الساعة وليس
 هذا لك بوقت قال ويلك انفي الباب قبل ان يطير عقلي وتنشق مرادتي في جوف جسد
 البلاع قد نزل لي قالت العجز ويلك ما الذي نزل بك قال هربا غلامان صغيران من
 عسكر عیبه الله ابن زیاد فدنا ديا الا میر فی معسکه و مرجعاً بر امر واحد منهما فله الف درهم
 ورجل واحد منهما ناله الفادهم فقد العت ولم يصل فی یدی شئی فقالت العجز انما احتسب خیار
 یكون جسد من حصنك فی القيمة قال لها ويلك ان الدنيا عرض عليها فقالت وما نضعها
 الدنيا وليس مرجها اخذة قال اني لا اراك لها من عندها كافي عندي من طلب الا میر شئی نقوی
 فان الا میر یلعولك قالت وما یصنع الا میر لی واما عجزی وفضل البریة پس برگاه باره شب
 بگذشت و اما د فاسق آن زن پیر آمد و در را کوهت کوفتی خفیف پس عجز گفت که کیست اینک در را می گوید گفت منم فلان گفت
 چه چیز است که فراز آمده است ترا این دم و نیست اینوز آن آمدن تو گفت که خدا ترا رحم کند و در را بگشا پیش از آنکه هوش
 از تو ببرد که کند در بره ام در شکم بشکافد بسبب بلای که نازل شده بن مجوز گفت که دیگر چه پیش آمده است ترا گفت
 که گریخته اند و طفل صغیر از شکم عیبه الله ابن زیاد پس مینادی ای برادر که در کسبیکه آورد سیرگی را از آن دو پس پس برای
 او دست هزار درهم و هر که سر برد را آورد پس برای او دست دو هزار درهم پس رنج لبی رو تو پیشش تا کشیدم و در رسید

در دست من چیزی پس عجز گفت ای دانا من ترس از اینکه باشد محمد مصطفی صلی الله علیه و آله من در قیامت گفت
 و ای بر تو تحقیق دنیا خیر است که بدان حرص میکنند پس عجز گفت که چه خواهی کرد با دنیا که با آن عجز یافته است گفت بدستیک
 می بینم ترا که نهایت میکنی از آن هر دو پس که پاکه نزد من از مصلوب میر چیزی هست پس بر نیز بدستیک اسبابی طلبید ترا گفت که
 حواجر کرد با من این حال اینک نیستم مگر چیزی درین خلق قال انما لی الفی فی الباب حتی اریح و استریح فاذا اوجت
 بکرت فی ای طریق اخذ فطلبها ففجرت له الباب اتیه بشراب و طعام فاکل ثم شرب فلما
 کان فی بعض التیل سمع عظیم العلامین فی جوف البیت فاقبل بهیح کما یح العیز الهیاح و
 یجوز کما یجوز الثور ویلمس بکفه یجد امر البیت حتی وقعت یدیه علی جنب الغلام الصغیر
 فقال له مر هذا قال اما انا فصاحت المنزل فمن استه فاقبل الصغیر لیرک الکبیر ویقول
 یا حیدنی فقد والله وقعنا فیما کاننا فادرا قال لهما من استصا قال له یا شیخ ان نحن صدقناک
 قلنا الامان قال نعم قال مان الله و امان رسول له و ذمه الله و ذمه رسوله قال نعم قال الله
 علی ما یقول و کید و شهید قال نعم قال لا یا شیخ فلیح عثرة بنیک محمد صلی الله علیه و آله
 هر بنا من سجن عبید الله ابن زیاد من القتل فقال لهما من الموت هر بنا و الی الموت
 و قعنا الحمد لله الذي الحضری بکما فقام الی الغلامین فشد اکت ایهما فقام الغلامان لیلتهما
 مکنتین فلما فجر عمود الصبح دعا غلاماً له اسود لقال فلیح فقال خذ هذین الغلامین
 فالطلق لهما الی شاطی الفرات و اضرب اتهما و اتنی یر و سمهما الی لطلق لهما الی عین
 ابن زیاد و اخذ جائزة الفی درهم و قتیکه بران زن دو اما دشش کلمات بسیار بزبان آمد گفت الفی
 که نیست کاری بر این جز اینکه بکشی دورا بروی من تا استراحت دارم کنم پس وقت صبح در هر راهی که باشد
 برای طلب و تعص او شان بروم پس آن زن در راه کشتا و شراب و طعام برای او آورد پس غلغون طعام را
 زهر باد کرد و آب را خورد بعد گذشتن قدری از شب شنید آوازیکه وقت خواب از کلهوی انفلو مان بری آمد

در بیان نوبت شروع بنا کردن گرفت مانند شتر مست در بانک میزد می نوبت و بانک میزد در می سود کجف است
 دیوار خانه را تا آنکه بر سطح شد دست او بر پهلوی طفل کو چک پس منظم گفت با دو که کلمات این الشی گفت اما من پس
 طاعت ام پس چشم در کس بستند پس آن برادر کو چک حرکت داد آن برادر بزرگ آغاز نهاد و میگفت که هر خیزای حبیب ن
 پس تحقیق واقع شدیم در آنچه میسر سیدم از آن باز انعمون پرسید از اوشان که شما کیستند که ای شیخ اگر ما راست گوئیم
 ترا پس برای امان باشد گفت اری گفتند امان خدا و امان رسول خدا و همه خدا و همه سال گفت بی گفتند که محمد این علیه
 را این است که میان ما و تو قرابت است از شاهین است گفت بی گفتند که خدا بر خیز که بسکوی و کیل است که گفت بی گفتند ای شیخ
 پس ما عترت نبی تو ایم محمد سید منی اصلی الله علیه و اله که کریمت ایم از قید عبد القادرین زیاد از نقل پس انعمون گفت که از موت
 گزار نمودید و بطرف موت رسیدید بشکر خدا زیرا که طفله یاب کرد انبیه مر البشما پس بر خاست سدی آن هر دو و تیم و بست
 بازه های اوشان را پس آن طفل تمام شب با بازوی بسته ایستاده ماندند و فیشکه عمو صبح منفر شد انعمون علی را
 که برای او بود و طلب کرد و او را فلج می ناسیدند و گفت که بگیر این هر دو طفل را پس ایش ترا بطرف کنار و با بی فرات
 در بزرگ کردنهای ایشان را و بیار سرهای اوشان را تا میرم انرا سوی بید القدرین نیاد و بگیرم جایزه دو هزار
 درهم تحمل الغلام السیف ز منی اما مر الغلام من فما مضی الا غیر یبید حتی قال احد الغلامین
 یا اسود ما اشبهه سوادک لبواد بلال مؤذن رسول الله قال ان مولای قد
 امرنی بقتلکما فمن اشما قال له یا اسود نحن من عتره بنیک محمد هر بنا من نحن عبید الله
 ابن زیاد مر القتل اصافتنا عجز کر هذاه ویرید مولاک قتلنا فانکب الاسود علی
 اقل امهما یقبلهما یقول نفسی لنفسکما الفداء و وجهی لوجهکما الوقام یا عتره نبی الله
 المصطفی و الله لا یکر کجبت حضمی فی القمه ثم عد افری بالسیف من یدیه ناحیه و طر
 نفسه فی الفرات و عمر الا الجانب الاضاح به مولاه یا غلام عصبتی فقال یا مولای
 انما اطلقک مادمت لا تقضی الله فاذا عصیت الله فاما منک یری فی الدنیا و الاخر

پس برداشت غلام شمشیر را و پیش پیش انغریبان منگولوم رفت پس نهفته بود مگر اندکی راه که یکی از آن دو
برادران گفت که ای عیسی چقدر شبیه است سواد تو بسواد جمال موزن رسوخدا گفت بدستیکند بولاین امر کرده است به نقل شما کیست
گفته با که از حضرت نبی تو ایم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که گریخته ایم از جنس عبید الله بن زیاد بخوف قتل بر آید ضیافت ما کرده
است تبریز تا ما در سواد تو آوده قتل ما دارد پس بشنیدن این کلام انخلام اسود بر قدمهای او نشان افتاد روی بوسید قدمهای
شما و یک کعبت که نفس و روان من برای جان شما قداست دردی من برای روی شما چاه ای حضرت رسول خدا که بخواهید که ما را
محمد صلی الله علیه و آله دشمن شه و در قیامت پس برخواست و انداخت شمشیر از دست خود بطرفی و انداخت خود را در طرات و
شما کرده یک بن و یک رفت پس فریاد کرد و سواد ای او که ای غلام ما فرمائی که بی سرا گفت ای سولامین اطاعت تو نکرده ام مگر ما و یک
فرما فرمائی خدائی کردی پس گفت که تو عصیان خدا کردی پس سن از تو بری و سرارم در دنیا و آخرت فدعا ابنه فقال یا بنی
انما اجمع الدنيا حلالها و حرامها و الدنيا محرر علیها فخذ من هذا من الغلامین الیک و اطلق بهما
الی ساطی الفرات و اضرب اعناقهما و انشی بر و سهما لا تطلق بهما الی عبید الله ابن زیاد
اخذ حابره الفی درهم فاخذ العلام السیف و منشی امام الامین مما مضی الی غیر عبید حتی
ان غلاما من یثاب ما اخوفنی علی شهابله هذا من فاجهم فقال یا حبیبی فمن انصا قالا
لکن من عتره بنیک محمد صلی الله علیه و آله برید و والدک فتمنا فانکب العلام و ان اقد اسمهما یقربهما
و یقول لهما مقالة الا سود و رمی بالسیف فاحیه و طرح نفسه فی الفرات و عبر مضاح الودع
یا بنی عصیتی قال لان الطبع الله و اعصبتک احب الی من ان اعصى الله و اطعک یخاف
ان لغوان پسر خود را و گفت که ای فرزند بسج نیکم و فراهسم نمی ارم و شیارا و طلال و حرام انرا مکه محض برایتو و حال است
که دین چیز نیست که جان آرزو میکنند پس بگیر این هر دو طفل را همراه خود و ببر ایشانرا سوی کنار دریای فرات و بزن
کردنهای ایشانرا و بیا رسوین سهرای ایشان را تا بیرم انرا نزد عبید الله بن زیاد و بکیرم جایزه دو هزار درهم پس گرفت
پس را طعن شمشیر را و پیش آن بیچارگان رفت پس نهفته بود اندک آن کمر قلیبی از راه که گفت یکی از آن دو کودک ای

جوان چه قدر ترس بر این جوانی تو از آتش جهنم پس بجزان گفت که ای حبیب من شما گیتیه گفته که ما از عتبات نبی تو ایم محمد
 مصطفی صلی الله علیه و آله را زاده می نماید و الله تو قتل ما را پس بجزان روی خود را بر رفته بهای گوشان بنادوی بوسید و گفت هر چه
 علام اسوی پیشتر گفته بودم شیشه را از دست انداخت و عوذ را در آب فرات افکند و از آب بگذشت پس فریاد کرد و پراو که ای محمد
 نافرمانی من کردی گفتند هر اینها مینکه اطاعت خدا کنیم و عصیان تو کنیم بهتر است تره من از اینکه عصیان خدا کنیم و اطاعت تو کرده
 یستم قال الشيخ لا یلی قتلکما احد غیری و اخذ السیف و سلی اسامهم ما فلما صار الی شاطی الغراء
 سل التہنیک من بعضہ فلما نظر العلامان الی الشیبت مسلولا اعروا و رقت اعینہما فقالا له یا شیخ
 اطلق بنا الی السورنا سمع یا فلما تارنا لا تروان بکون محمد صلی الله علیه و آله الحضمک فی القیلۃ
 غدا قال لا و کون انبلکما و اذهب بوسکمما الی عمید الله ابن زیاد و اخذ جابزۃ النبی بهم
 فقالا له یا شیخ اما تحفظ قرا اتینا من محمد رسول الله فقال ما الکما من رسول الله قرا بۃ
 قالوا له یا شیخ فانت بنا الی عمید الله ابن زیاد حتی یحکم بامرہ قال ما الی ذلک سبیل الا
 التقرب الیہ بلہ مکما قالوا له یا شیخ اما تر حمرا صغیرا سنا قال ما جعل الله الکما فی قلبی
 من التیمۃ شیئا قالوا یا شیخ انکان دلا ید ید عنا نضلی رکعات قال فصلیتا ما شیئما
 ان نفعنکما ان لوی و صلی العلامان اربع رکعات ثم رفعنا فیما الی السماء و نادیا یا حی
 یا حلیم یا احکم الحاکمین احکم بیننا و بینہ بالحق فقام الی الاکبر فضرب عنقه و اخذ براسه
 و وضعه فی الخلاء و اقبل العلام الصغیر بہر ع فی دمرا حینہ و یقول حتی الی رسول الله و انا
 فحضب بلہ راخی فقال لا علیک سوف الحقک یا حینک ثم قام الی العلام الصغیر فضرب عنقه
 و اخذ براسه و وضعه فی الخلاء و رمی بیدئہما فی الماع و هما یقطران دما و مر حتی
 الی لہما عمید الله ابن زیاد و هو قاعد علی کرسی فوضع التراسین بین یدیه فلما نظر
 الیہما قام ثم فقد ثم قام ثم فقد ثلثا ثم قال الویل لک این ظفرت بہما قال اضا فتمہما

عجوز لنا قال فما عرفت انهما حق الصيافة قال لا قال فاي شي قال لك قال قال لا يا شيخ
 اذهبنا الى الشورق فبعنا فاشترع با تماننا ولا توردا **الرجكون** محل صلى الله عليه وآله حضرتك
 في القيمة قال فاي شي قلت لهما قال قلت لا ولكن اقلكما والطلق بوجه **بكمنا** ان عبيد الله
 ابن زياد واخذ جابر النفي درهم قال فاي شي قال لك قال ما اذا انت يا ابي عبد الله ابن
 زياد حتى يحكم فينا بامر الله قال فاي شي قلت لهما قال قلت ليس لي ذلك سبيل الا التقرب اليه
 بدمك قال اقلنا جيتي بهما حين فكنتم اضعف لك الجائزة واجعلها اربعة الا **تدر**
 قال ما رايت الى ذلك من سبيل الا التقرب اليه بدمك ما قال فاي شي قال لك ايضا قال
 قال يا شيخ احفظ قرابتنا من رسول الله قال فاي شي قلت لهما قال قلت ما لكم من رسول
 الله قرابة قال ويملك فاي شي قال لك ايضا قال قال يا شيخ ارحم صغيرنا قال فما جرت
 قال قلت ما جعل الله لكما من الترحمة في قلبي شيئا قال ويملك فاي شي قال لك ايضا قال قال
 دعنا نضلي ركعات نقتل ذمينا ماشيتنا **نفعكم** الصلوة نضلي الغلامان اربع ركعات قال
 فاي شي قال لا في اخر صلواتهما قال فما طر فيهما الى السماء دقا لا يا حي يا حلیم يا احكم
 الحاكم احكم بيننا وبينه بالحق قال عبيد الله **بين** باذ قال احكم الحاكمين حكم بينكم من الفان
 فاستد بابه رجل من اهل الشام فقال انا له قال انطلق به الى الموضع الذي قتل فيه **الغلام**
 فاضرب عنقه ولا تترك ان يخلط دمه بل مسها وعجل براسه ففعل الرجل ذلك وجاء براه
 فنصبه على قناه فجعل الصبيان يرمونه بالنيل والحجارة وهم يقولون هذا قاتل ذرية
 محمد رسول الله صلى الله عليه وآله هرگاه ساورت بقول آن بيگناهان کسی از فرزندان و غلامان شیخ ملعون نکرد
 گفت شیخ که کسی مرتکب قتل شما نخواهد شد سواي من و گرفت شمشیر را و پیش منظران بر رفت پس هرگاه رسید بخوارق
 شمشیر را از پیام پرورن کشید پس چون نظر ان خودگان منظران بدان شمشیر برهنه افتاد و چشمهای شان پر از اشک

او شانه از نه پیش من پس من دو چشمه ان بگردم برایتو جایزه را و میگردد ایندم انوا جبار بر اردو هم گفت که بنید هم برین
 سبلی مگر تفریب تو بخون او سلطان ابن زیاد گفت پس چیزی گفتند او شان با تو نیز گفت که گفتند که شیخ مالک است ما را از رسول
 خدا نکا بر گفت پس چه گفتی تو گفت که گفتم که نیست برای شما از رسول خدا قرابت این زیاد گفتند که و ای بر جانم تو پس او
 چه گفتند گفت که گفتند که رحم کن بر سفر من ما گفت پس رحم کن برای بر او شان گفت که گفتم پیدا نموده است اما خدا برای شما رحم را در
 دل من چیزی این زیاد گفت که و ای ترا پس چیزی نیز با تو گفتند گفت که گفتند بجز ما را که چند رکعات نماز بگردیم پس گفتند که بخوانند
 نماز را هر قدر که خواهد بود اگر نماز سویدی بسجود بد پس چهار رکعت نماز گذاردند این زیاد گفت پس چه چیز گفتند او نماز در آخر
 نماز خود گفت که بلند کردند سرهای خود را سوی آسمان و گفتند یا اخی یا حلیم یا حکم یا کاکین حکم کن میان ما و میان او بحق عبایه
 ابن زیاد گفت پس حکم کاکین حکم را جاری کرد میان شما کیست که کار این فاسق نماند پس ندا کرد پیش آمدی از اهل شام گفت
 که من برای او کفایت میکنم بید الله این زیاد گفت که بهر این راه و هفتیکه قتل کرده است این دو کودک غریب را پس بزن کرد
 او را و کذا که خون او با خون او شان مخلوط شود بنزدی سرش بسیار پس بچین کرد آمد و آورد سر او را پس ابن زیاد آنرا
 بر نیزه نصب کرد پس سنگ و تیری انداختند طفلان بر او و میگفتند که ایست قاتل ذریت رسول خدا علی است علیه واله و آله
 فی المناقب القديم هذه القصة مع تعیر قال احزنا سعد الایمه سعید ابن محمد ابن اشجی بکر القتی الی ان
 قال وان محمد ابن شعیب الدهلی قال لما قتل الحسین ابن علی علیهما السلام مکی بلا هرب عندهما ان
 من عسکر عبید الله ابن زیاد احدهما یقال له ابواهم والاخر یقال له محمد وکانا من ولد
 جعفر الطیار فاذا هما بامرنا تمسیت فنظرت الی الغلامین والی جسمینما وجاهلینما فقلت
 لهما من انتم انما لایحس من ولد جعفر الطیار فی الجنة هربنا من عسکر عبید الله ابن زیاد فقلت
 المرأه ان نوحی فی عسکر عبید الله ابن زیاد ولولا احشی ان یحی اللیله لا صفتكما
 واحسنت صیانتكما فقالا لها ایها المرأه الطلقی بنا مزجوا ان لا یاتینا نوحک اللیله فاطقت
 المرأه والغلامان انتمیا الی منزلها فانا نهما بطعام فقالا مالنا فی الطعام من حاجه انما

طعام آورد آنکس که گفتند که نیست برای مادر طعام حاجتی بسیار نزد ما مصلی که نماز در بی قنای بود احوال هم پس از آن
 آورد آن طفلان نماز که آرد نه و بی از فراغ نماز به بستر خواب آید نه پس برادر کوچک برادر بزرگ بود گفت که این بر
 من و پس را در من متمزم من باش در کجه مرا بکن پس بدستیک من کمان دارم که این شیه اشک ازین جهت که فرج نمود
 کرد پس ازین در صا حقیقت قدیم این خبر را بعد ازین مثل خبری که سابق گذشت بیان نموده تا آنجا که گفت پس کشید اشخ
 شمشیر را در زد کردن برادر بزرگ را و بدن او را در آب فرات انداخت پس برادر کوچک گفت سوال میکنم ترا بجز آنکه مرا
 بگذار تا در خون برادر خود لعنم گفت که چه نفع خواهد داد ترا این انطسوم گفت که میخواهم پس انعطیده در خون برادر خود انطسوم
 یک ساعت پس لعنم گفت که بر خیز انطسوم بجز آن نقل بر کف است پس انطسوم بیخ بر کرد آن نهاد و از پس کردن سرتش جدا کرد
 و بدنش را در آب فرات انداخت و بود بدن برادر یک اول شهید شده بود بر روی آب فرات تا یک ساعت تا آنکه بدن برادر
 دیگر را انداخت پس بدل اول آب شکانه آمدن برادر طحی کرد و برود در آب فرات نه در قاتل خون در آن حال آوازی شنیدند
 بیان آن تمان در حالیکه آنها در آب بودند که میگویند پروردگار آیدانی و بی مینی آنچه کرد با ما انغون پس تمام بگریه مار
 از و در روز قیامت پس راوی این حدیث را مانند حدیث سابق تمام کرده گفت پس طلبیده عبید الله ابن زیاد غلام خود
 که حبشی بود و مادر نام داشت و گفت با او که ای مادر این شیخ پیش تو محول است هر دو باز و پیش من بند و بر این راه وضعیک
 بقتل رسانیده است در آنجا طفلان را پس در آنجا کردنش بزین جا بپایش برای تست و برای نیت ده هزار در جسم و نیت
 ازادی بر او حد این مرد غلام ابن زیاد را و کردنش را زوده بدن کف در آب فرات انداخت پس اب انرا قبول نکرد
 و بجانب کنار انداخت و عبید الله ابن زیاد امر کرد که انرا در آنش بسوزنند و بعد اب الهی را اصل شد فصل فی حرج
 علی ذات ائمه و التابع لمصنات الله حجة الله علی جمیع الایاق المعضوب لجنه الامام
 ابی عبید الله الحنفی علیه السلام الی الارض العراق بامر ربه و امر قبله لا تقام الحجة علی الایة
 کشف ائمة و البقاء دین جلا سید المرسلین و امیه امیر المومنین صلوات الله علیهم
 حصین این نصیحت در بیان رد آنکی شخصی که ذات او دلیل بر ذات خداست و کسیکه بر حال تابع خود شنود و بپای

فصل در رد آنکی که بگوید که
 بر در آنجا

ثانی حق جل و علا است چون خواست بر جمله عالم آنکه تعجب کرده شده است حق ان پشواي احم و ان امام ابی عبد الله کسین
 علیه السلام پس بفرست عرف حکم صاحب کل اختیار خود و حکم سنجید پروردگار برای اتمام تحت بر این کرده و زایل کردن غم
 اندوه و آزار برای ایشان گشتن شریعت و دین جد خود سید المرسلین و پدر خود امیرالمؤمنین صلوات الله علیه اجمعین و
 بخر و چه هذا تذلل مال ما تفرح القلوب و بخرح الاکباد و تبکی العیون و تصطره القواد و شد النفوس
 و تنشد ع الا نفا و یعلو القراح رزده ما افظها و ما اکظها لیس لها من نفا و ولا الفضا
 الی یون الفصل و الجزا ابو مر قاضی الله و بسبب لشرف فرما شدن آنحضرت از مدینه منوره به طرف عراق بر آید در
 المیکه و بار بار اش میکند و جگر از زخمی گشته نماید و بسبب این سفر چشمها میگرد و در آنها میسوزد و جانها تنگ و تنگیها
 در کلوشکت و نرسید میشود و صدای فریاد و زاری میزند میگرد و مصیبت چو سخت شدید و عظیم بسیار وحش و الیم غیبت
 از برای آن ارواها تا و زانفصال حق از ماطل و پاداش عمل عادل روزیکه خدا حکم خواهد کرد در میان بنده گان خود
 و اعلوایا معشر الحقین این بنی صبه بعینهم الله لما طفوا فی البلاد فاکثر و اینها الفساد و ضیقوا
 جمیع الاقطار ربط السنی الحنا و ولم یقر کواله محلا للقرا و بالعوق فی ان یمایع یزید او تفلو
 و هو علیه السلام ربالی و یقول انا لله و انا الیه را حجون و علی لاسلام الیلم از قد بلیت الاله
 بواع منل یزید و لقل سمعت جدی رسول الله صلی الله علیه و آله یقول الخلافة حرمة علی
 الی سفیان بر آید ای کرده سینه ن و جهان است که بر آید یعنی امید لغت کند هذا برایها هر گاه در اطراف و اقطار بلاد
 از حد گذشته و فساد در آن بسیار و بشمار سوزند و اطراف و نواح عالم را بر پیروی فتاوت تک کرده و از برای قیام
 و قرار جای گذاشته و سبب آنکه از نو که انجساب بیعت یزید پس فرماید و یا آنحضرت را شنیده اند حال آنکه آنحضرت
 علیه السلام و الحقیقت از بیعت کاری نموده و میفرمود که بر آید و مطیع و متقادیم خدا را در بطرف اوست رجوع و بازگشت ما را
 و ای بر حال اسلام که بتلاشه است است بجا کی بچو نیز و حال آنکه شنیدیم از جد خود رسو کند که میفرمود خلافت حرام است
 بر پسران ابی سفیان فنهض الی مکه للیلتین بیعتا فرجیب او قلت مصنین من شعبان فاقام

مردیست که بر اینده حضرت امام حسین علیه السلام افعال عسره را در ماه ذی الحجه بجا آورده بروز تر دبه متوجه عراق شدند و مردی
 مشغول بنا بکسوف بودند و بطرف منی می رفتند و روانگی آنحضرت از کعبه منطوقه بجانب عراق بروز خروج مسلم بن عقیل و کوفه
 واقع شده در آن روز شنبه بیستم ماه ذی الحجه است و در روایتی وارد شده که بر او نشاء آنحضرت از کعبه منطوقه بسوی عراق
 پیش از روز ترویج کار **فلا اجتماع الیه سلا م الله علیه مداة مفامه بکة نصر اهل الحجاز**
و نصر اهل البصرة و الصفا فوالی اهل بینه و بدستگ جمع شده بودند نزد آن امام علیه
 السلام در مدت مقام آنحضرت در بیت الحرام جمعی از شرفان اهل حجاز و کربلا از مومنان اهل بصره و شامل اهل
 کرام و اصحاب پیام شدند و کما مراد علیه السلام التوجه الی العراق طاب بالبت و سعی بهر البصفا
 و المراد و اهل مدینة و اهل بصره و هرگاه آنحضرت علیه السلام و التوجه اراده متوجه شدن عراق فرمود طواف خانه عبد اوسعی
 در میان ۵۰۰ صفانود و از احرام محل شد و فریاد **یا سید طاب تر اة فتوجه الحسین علیه السلام**
من مکة لثلاث مصین ذی الحجة لسنة ستین قبل ان یعلم قتل مسلم و الیوم الذی قتل فی
مسلم من صوالف الله علیه و در روایت سید مرتضی رحمت الله علیه که حضرت سید الشهدا علیه الخیر و الشنا از کعبه منطوقه
 بطرف عراق بتاریخ سوم ماه ذی الحجه سال شصتم تبری پیش از دریافت حال شهیدان مدینه مسلم علیه وینسان
 روزیکه حضرت مسلم رضوان الله علیه در آن روز بدرجه فیهادت فایز شدند متوجه عراق گردیدند و روی آنکه **لما**
عن مر علی الخروج الی العراق قام خطیبا فقال الحمد لله و ساشاع الله و الاحول و الاقوتة
الا بالله و صلی الله علی رسولہ و سلم و مردی است که هرگاه ان مقتدای افاق قصد روانگی عراق نمود
از برای ادای خطبه برخواست و فرمود که جمیع سپاس دستایش ثابت است از برای مجود بحق و آنچه او مقرر کرده
بمحل می آید و نیست طاقت و توانای مکه بذات مقدس او و بهترین درود و رحمت خدا باد بر سرور انبیا محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله و سلم و قد حط الموت علی والدی ادم محط الفلادة علی حبل القتالة که مرک از برای
فرزندان بنی ادم مثل تلاده در کردن زمان جوان لازم و زیبا شده و ملازمتی اشتیاقی الی اسدهی

اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیر طری مصریح و اما لاقیه و پس هر یس کرد مرا اشتیاق من بطرف زید
 و ملا دست ابای کرام خودم همچو اشتیاق حضرت یعقوب بقای یوسف و اختیار کرده شده است از برای دینی من بقیه شریفی
 و من بر روی بان بقیه رسم کافی با وصالی تیقطعیها ذیاب الفلوات بین النور اویس و کبر ایضا
 لاحسن منی اگر اشاجونا و اجربه سغبه کویا برآیندی میم و رین رودی پیوندای خود را که پاره پاره می کنند
 انرا که کان یکستان در میان صحرای نوادیس و کربلا و بر اینه پرنیکند از لغشهای من شکم تپی و رود های گرسنه خود را
 الا حصص عن یوم حط بالقلع رضا الله رضانا اهل البیت نصبر علی ملامه و ین فینا اهل
 الحسابین لربنا عن رسول الله لحمته بل هی مجموعه فی حطیقه القدس نصر بهم عینه و
 یحزنهم و صلوات من از روزیکه مقدر شده برائی این امر خشنودی خداوند شود و با اهل بیت است بر برای او میر
 ی نیامد و عطا خواهد کرد و بر اینین جزای صبر کنندگان مرکز مکرز جدا خواهد شد از پیغمبر خدا پاره بکند آن اعضا
 پاره پاره جمع کرده خواهند شدند حضرت رسالت پناه در خیره قدس و حق تعالی بیدار با اهل بیت دیده او را روشن و تنگ خواهد
 کرد پس و وعده ای خود را وفا خواهد کرد و بعمل خواهد آورد و صبر کنان فینا با ذی لا یحجته موطننا علی لقاء الله
 نفسه فیرحل معنا غدا فانی را حل مضی ارسب الله هر که جان خود را در نصرت و یاری ما باخته و بسواد
 شهادت دل نهاده باشد پس باید که روانه شود بنه راه ما فردا که برآیند من علی الصباغ از اینجا کوچ کنند ایم اگر خدا میخواهد
 روی ابو جعفر الطبری عن ابی اقلدی و زراره بن جریح قال لا لقینا الحسین بن علی قبل خروجه
 الی العراق بثلاثة ايام فاجزنا ما بهوی الناس بالکوفة و ارتبط بهم معه و سیر بهم علیه و
 شیخ ابو جعفر طبری از و اتدی و زراره بن صلیح روایت کرده که گفته طلاقات کردیم حسین بن علی علیه السلام راسته روز
 پیش از متوجه شدن آنحضرت بجانب عراق پس خبر او دم که حضرت را سیدان مردم کوفه بطرف او و بدستیکه و لباس
 کوفیان بایل با دست و شمشیر بی ایشان بردست فادعی بیدار علی السماء ففتحت ابواب السماء
 فذلت الملائکه عددا الا یحییهم الا الله تعالی فقال علیها السلام من لولا لقاء ابی الا شمام

و جبوط الاحر لقائلهم **تَهُوُّ لَاع** پس آنحضرت اشاره کرده است مبارک خود بطرف آسمان پس بیدم که در این
 آسمان مفتوح شده و از افواج ملائکه تقدیر برآیدند که اعطای آنها بجز خدا ی بر هر کسی دیگر نیستند و اگر در پس حضرت فرموده
 که اگر مؤمنی نزد ایشان پذیرای و ضایع شدن اجر بر آینه قتل میگردم اشقیاء کوفه و شام را همین افواج ملائکه و لکن **اعلم**
یقیناً ابرهنا لک مصرعی و مصرع اصحابی و لا یخونهم الا ولدی علی مگر معین میدانم که هر آینه ما بنا
 متقل و مدفن ما ایت است و اصحاب ما ایت است و از ایشان بجز امام زین العابدین علیه السلام کسی نکات و درای از قتل نخواهد
 و روایت بالا اسناد عن احمد ابن داود القتی عن ابی عبد الله علیه السلام قال جامع محمد بن الحنفیه
فی السلسلة التي اراد الحسين الخرج في صحبتها عن بكه فقال له يا اخي ارجل الكوفة قد عرفت
 عند هم بابيك و اخيك و قد خفت ان يكون حالك كحال من مضى فان رايت ان تقیم بک
 فانك اعز من بالجهر و اصغره و روایت کرده شدم من باسناد معتبر از احمد بن داود قتی از ابی عبد الله علیه السلام
 فرمود در شبی که سینه شهیدان عازم گردید که در صبح آن از کوه مغطیه بیرون رود و محمد بن حنفیه بخدمت آنحضرت آمد و گفت که ای برادر من بجز
 تو و انسانی عذر و کله هزل کوفه را نسبت بپدر و برادر خود و بر آینه میترسم که حال تو در مثل حال آن بزرگواران شود پس اگر صلاح
 دانی در کوه مغطیه قیام نمانی پس بدستی که تو عزیزترین کسی بیک در حرم انداختی بود و بزرگترین اسباب انتقال یا اخی
 قد خفت ان یقتالی یزید بن معاویه بالجهر فما کون الذي یستباح به حرمة هذا لیت پس حضرت
 فرمودند که ای برادر من میترسم که بر سینه سعادت برادر در حرم کوه مغطیه از راه قریب شهید کند پس باشم کسیکه ضایع شود بسبب
 او حرمت این خانه فقال له **ابن الحنفیه** فان خفت ذلك فضر الى الیمن او بعضی نواحی الیمن فانک
 اصنع التماس به و لا یقدر علیک پس محمد بن حنفیه گفت که این را میترسم پس بجانب الیمن برو یا متوجه بادیه شو پس
 بدستی که تو بهترین خلق باشی در آنجا کسی بر ضرر تو قادر نخواهد شد فقال انظر فیما نلت فلما کان السحر ارجل
 الحسین پس حضرت فرمود که بخبری درین باب بگویم و چون سمرقند حضرت امام حسین علیه السلام از آنجا کوچ نمود مبلغی
 محمد بن الحنفیه یافت و اخذ بزمام فاقته و قدر کبها فقال یا اخي المرقدی فی النظر فیما سألک

قال علی قال فما حدك علی الخرج عاجلا چون این خبر بمحمد بن حنفیه رسید بیتا بنه آمد و بهار نامه سواری برادر خود
 حنفیه و گفت ای برادر من آیا وعده نفرموده بودی از برای نکره و تامل در امریکه از تو سوال کرده بودم حضرت نیز سواری
 وعده کرده بودم محمد بن حنفیه پس چه چیز ترا باعث شد بر سفر باین عتبت و شتابی قال قالی ما سول الله بعد ما
 قلت فقال یا حسین اخرج فان الله قد شاء ان یراک قتیلا فقال محمد بن الحنفیه ان الله وانا الیه ^{حاجنا}
 نعا معنی حملک هو لاء النسوة معک و انما تخرج علی مثل هذا الحال فقال ان الله قد شاء
 ان یراهن سبا یا نسلم علیه و معنی حضرت فرمود که بعد رفتن شما حضرت رسالت پناه در خواب تشریف
 فرمودند که ای حسین بیرون برو که حق تعالی میخواهد که ترا در راه خود کشته بیند پس محمد بن حنفیه کلمه انا لعدوانا الله را چون بر
 زبان جاری نمود یعنی برآیند من خاطر را مطیع و متقاویم و هر آینه من و خود را بر ضایقی الهی در دادیم و هر گاه باین اراده سفر
 میکنی پس از برای چه این زمان را بی بری پس حضرت ارشاد کرد که حق تعالی میخواهد که ایشان را امیر بیند پس محمد بن
 حنفیه بایس و حضرت بران حضرت سلام کرد و بادل بریان و دیده گریان بر کشت قال و لثم جاء عبد الله بن
 العباس عبد الله بن الزبیر فاشارة علیه بالامساک فقال له ما ان رسول الله قد امرنی باسم
 و اما ما صن فیہ و نیز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که بعد از رفتن محمد بن حنفیه عبد الله بن عباس و محمد
 بن زبیر آمدند و برای ترک سفر محنت عبد الله بن عباس و شرازا حضرت گفتند پس حضرت از اینها فرمود که هر آینه
 جد من رسول خدا مرا حکم کرده است بامری و من در یکجا اوری ان سفر و نیم و مخالفت امر آنحضرت هرگز نمیکنیم قال
 فخرج ابن عباس وهو یقول و احسیناه و نیز فرموده پس محمد بن عباس از آنجا بیرون گردید و
 فریاد و احسینا یکشید ثم جاء عبد الله بن عمر فاشارة الیه بصلح اهل الضلال و حذر
 عن القتل و القتال بعد ان عبد الله لیسر عمر آمد و برای صلح اهل ضلال از آنحضرت سوال کرد و از قتل و قتال
 و جنگ و جدال ترسانید فقال یا ابا عبد الرحمن ان من هوات الدینا علی الله تعالی ان تراس
 یحیی بن زکریا اهدی الی بنی مویس یا بنی اسرائیل کانوا یقتلون ما بین طلوع الفجر الی

طلوع الشمس سبعين نبياً ثم جلسون في مساكنهم يبيعون ويشترون كان لهم بضائعهم
 فلم يحل الله عليهم بل اخذ عزيز ذي انتقام اتق الله يا ابا عبد الرحمن ولا تلعن نضرتي يوم
 فرمود که ای پسر عمر بن عبدالمطلب که از یقدهری و حواری و نیازت نزد حسنه ای عزیز جل که سیرتی بن زکریا برای زن زناگانی
 از زمان زنا کاران بنی اسرائیل بدیه فرستاد شد مگر نیده ای که عادت بنی اسرائیل ان بود که شهید میکردند در میان طلوع
 صبح صادق و طلوع آفتاب هر روز بنفاتی ای بسیاری از غیر ان را بعد از ان در بازار متوجه کار خرید و فروخت می شدند
 گویا چیزی نخر و نند پس شتابی نخر و خدا بر عذاب ایشان بلکه عذاب و عقاب کرد و خدا انهارا بعد از انی شکن عذاب کردن شمشیر
 غالب و قادر است بر انتقام و در همه حال از خدا بترس ای پسر عمر مگر از نفرت ما را در وی الصلوات و سمع عبد الله
 بن عمر بن الخطاب وجه علیه السلام مرتد مرا حلقه و خرج خلفه مسرعاً فاداه که فی بعض المنازل فقل
 این تعزید یا بن رسول الله قال العراقل مهلاً ارجع الی حرم حبلک قالی الحسین علیه
 السلام فلما رای ابن عمر اباه قال یا عبد الله کشف عنی الموضع الذی کان رسول الله یقبله
 منك فکشف الحسین علیه السلام عن سرته فقبلها ابن عمر قلت ادبکی و قال استودعک الله یا ابا
 عبد الله فانک مقتول فی وجهک هذا و شیخ ابن بابویه رحمت الله روایت کرده که چون عبد الله پسر عمر
 بن مروان شدن آنحضرت علیه السلام را بجهت بصره عراق مشاهده پس بر چاره و خود سوار شده عقب آن امام عالی مقام شتاباً
 تمام روانه کرد و در بعض فرودگاه بگذشت آنحضرت رسید و پرسید که اراده کجا داری ای فرزند رسول که آمدنت فرمود که
 اراده عراق دارم ابن عمر گفت که ازین اراده بازاری و مرا بعت بسوی حرم چه بزرگوار خود فرمائی پس حضرت امام
 حسین علیه السلام از مرا بعت ایافرمود و برواکنی اصرار نمود چون پسر عمر انکار حضرت را دید و دانست که سخن فایده
 ندارد از راه مکر و جذع التماس کرد که ای ابا عبد الله بکش ان موضع جسد خود را که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
 و آله وسلم انرا کهری بوسید حضرت ناف مشرف خود را کشود و آن مکارسته بار آن موضع را بوسه داد و گفت که
 بخدای سپارم و میدانم که درین سفر کشته خواهی شد تا و فی ابن قولویه با ستاد دعوی داد و بن

فرقد عن ابنی عبد الله علیه السلام قال قال عبد الله بن الزبیر للحسین بن علی لوجبت
 الی مکة فکت بالجزم فقال الحسین بن علی لا تسجلها ولا تسجل بنا ولا تکت علی قل اعصم
 الی من ان اقتل بهار وایت کرده است ابن قولی با سناد حماد بن فرقد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفت
 گفت عبد الله بن زبیر از حضرت امام حسین علیه السلام کرد که در مکة سفله سالی پس در آن وقت حرم حرم شد با شیعی پس حضرت امام
 علیه السلام فرمودینخواهم که حرمت حرم کعبه بس ضایع شود و نه حرم کعبه جایز سیدار که خون بر نی ما در و شود و نیز
 اگر در سیدان کارناز بر توده یکی کشته شوم محبوب تر است از اینکه در حرم کعبه مقتول شوم و عن ابن سعید
 قال سمعت الحسین بن علی علیهما السلام و خلافة عبد الله بن الزید فاجاه طویلا قال شر
 اقبل الحسین علیه السلام بوجهه الیه و قال اقبل بقول کن حسما ما من حباه الحرم ولا
 اقبل ربی و بعنه شری و لا اقبل بالطف احب الی من اقبل بالحرم و از ابی سعید نقول
 که گفت شنیدم حسین بن علی علیه السلام را که غلوت کرد با آنحضرت عبد الله بن زبیر زمانی در از سفوره نمود بعد از آن
 حضرت امام حسین علیه السلام متوجه بصره گشتند و در آنجا حاضر بودند و شد و فرمود که این کس یکوی که با شنی کبوتری
 از کبوتران حرم و بر آینه اگر کشته شوم در میان من و حرم ارشی باشد محبوب تر است مرا از اینکه کشته شوم در میان
 من و کعبه شری باشد و بر آینه اگر کشته شوم در کنار فرات خوشتر است مرا از اینکه کشته شوم در حرم و فرات و قال ابن
 بقادس عقیبه بن سیمان قال خرج الحسین علیه السلام من مکه فاعترضته راسل عمر بن
 سعید بن عاص علیه السلام بن سعد لیردوه فالی علیهم و نضار بو ابی السیاط و منی علی وجهه ف
 دروه و قالوا یا حسین الجنتی الله یخرج من الجماعة و تفرق من هذه الامة فقال علیه السلام
 الی عملی و لکم عملکم و انتم بویون مما عمل و انابوی و مما تعلمون ابن فاکفته که عقیبه بن سیمان
 کرده است که چون حضرت امام حسین علیه السلام از مکة مکه غطیه و انه عراق کرد و بدین کجی بن سعید و دیگر کسانی که عمر بن سعید
 آنها را همراه او کرده بود بر سر راه آنحضرت ایستادند تا آنحضرت را از روانگی عراق باز دارند و نظرت مدینه سوزد بر کرد و نهند

پس آن امام عالی مقام ابتناع و انکار از مراجعت فرمود و اصرار بر روانگی عراق نمود و هر دو سنگه با یکدیگر تا زیارتها زدند و قبل
از آنکه فوت جدال و قتال رسید یکی در برابر پانش کتاره کردند و حضرت بر سر راه خویش روانه شدند پس آنها بر سرست و شتابان
نزد آنحضرت علیه السلام و انجیت رفتند و گفتند ای حسین ایانی ترسی از خدا که خروج باین میت پنهانی دین است را منصرف
و پیرشان میسازد پس حضرت فرمود که از برای من غسل من است و از برای شما غسل شما در آنجا میسازد و از عملیکه
شما بآن میکنید من نیز ایم و لحقه عبد الله بن جعفر با بنیه عون و محمد کتب علی ایدیهما کتایا یقول
فیه اما بعد فانی اسئلك بالله لما اضررت حين تنظر کتابی هذا فانی مشفق علیک و مرید و التوجه
الذی توجهت له الیک و فی هلاکک و استیصال اهل بیتک چون بر روانگی آنحضرت بجانب عراق ^{بعده}
بن جعفر طیار رسد و پسر خود عون و محمد را بخدمت آنحضرت روانه کرد و عرضید بخدمت آنحضرت که شسته به دست ایشان داد و در آن
ارقام نمود که بعد از حمله حضرت افریقا کار و لغت جناب رسول مثنیاً بر رسیدگی من سوال میکنم از تو برای خدا هرگز بر کز قصد عراق
نفرمای و بجزم حید بر کوار خود بازای و قتیکه عرضید ما ما ملاطفتی پس بدر رسیدگی من فرزون و ترسیده ام بر تو از سفر که متوجه
ان مشوی که ساد با پندوران هلاکت تو و بر بادی اهییت تو ان هلاکت الیوم طرفی لونا الا بهن ثابک علم المهندین
در جامع المومنین ^{لا} یقل بالسر فانی فی ترک کتابی و السلام هرگز از دست شوی روشنی و نور تمام روی
زمین سلفی خواهد شد و رونق بین اسلام خواهد رفت پس بدر عرضید تو پیشوای هدایت یا فلکان هستی و امید گاه مومنان
و شتابی در سفر کن که بر آید من عقب نامه می رسم و السلام و سار عبد الله بن جعفر الی عمر بن سعد فاسئله
ان یکب الی الحسین اما فانا و نمینه فیه الصلوة و یومنه علی نفسه و انفسه مع اخیه یحیی بن سعد فاسئله
علیه السلام یرحمی و عبد الله بن جعفر بعد نفوذ اینیه و دفعا الیه الکتاب و حقه ابدی الرجوع
و چون عقب الله بن جعفر طیار نامه و فرزندان خود را روانه خدمت با برکت حضرت سید الشهدا ^{اداره} دتند و عمر بن سعد بن
خاص رفتن التماس نمود که برای حسین علیه السلام اما فی نویسه و التماس کند که از سفر معاودت نامه پس عمر بن سعد اما فی نامه
فرشتت و امید و از حیل نمود و التماس مراجعت کرد و آن نامه را همراه برادر خود یحیی بن سعید روانه کرد پس یحیی بن سعید و سعید

بن جعفر لب سیدن عون و نسمه فرزندان خود بخدمت حضرت رسیدند و نامه را گذرا سیند و سعی و کوشش بسیار از برای
 ترک سفرات اثر نمودند فقال علیه السّلام در این رأیت رسول الله فی المناصر و امرنی بهما انما ما حق له
 فقال لو الله ما نلتك الودیا فقال ما حدثت احدًا ابها ولا ما حدثت بها احدًا حتى اتقی ربی عز وجل
 فلما تبس منه عبد الله بن جعفر امر ابنه عونًا و محملاً بلبزومه و المیسر معه و الجهاد و ذننه و رجع
 مع یحیی بن سعید الی مکه پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که هر آینه من جب خود رسول خدا را در خواب دیده ام و
 آنحضرت مرادش را ذکر کرده اند باینکه من برای انظار آن روانه شونده ایم پس از آنحضرت پرسیدند که آن چه خواب است فرمود
 من بیان نموده ام از کسی آن خواب را از کسی بیان کنند ایم تا زنده ایم پس هرگاه عبد الله بن جعفر از معاد
 آنحضرت نا امید کردید فرزندان خود عون و محمد را بگذارمت و همراهی و جان نشاری ارشاد و خود همراه یحیی بن سعید بکعبه
 مراجعت فرمود و توجه الحیر علیہ السلام العرا فی معنی لایلوی الی ششی و سار حتی قرب بالنعم حلفی
 هنالک غیر الحمل هدیه قد بعثت یحیی بن الحیر الی یزید بن معاویه و کان عامله علی الیمن
 و علیها الوریس و الخلد فاحذها لان حکم امر المسلمین الیه صلوات الله علیک و قال لا یحب
 لایمل من احب منکم ان یطلق معنی الی العرا و قیناه کراه و احسنًا و صاحب ان یفارقنا من مکاننا
 هذا اعطیناه من الکری بقدر ما قطع من الطریق منی فوفی و امتنع احزون و حضرت سید شهید
 علی القتیبه و انشا برعت تمام متوجه عراق کردید و راست و چپ بطرف حریری نمی گزیدت و میرفت تا بنزل نیم رسید پس در
 در آنجا شترانی را که بران اسپرک دحلایا بار نموده بخیبر رسان حیرتی عامل یمن برای خرید پیدا حاکم متغلب خود هم به فرستاده
 پس حضرت آن باریا را گرفتند زیرا که حکم امور مسلمانان با آنحضرت تعلق میداشت و از شتران فرمودند که هر کرا خوش آید که
 همراه ما روانه شود بطرف عراق بگریه او را تمام و کمال خرابم ما در حسان خرابم کرد و هر کرا خوش آید که از همین جا بگریه
 بقدر قطع مسافت خرابم داد پس گوی همراهی آنحضرت اختیار نمودند و گوی طریق ابا و انکار میبودند شرمسار حتی بلغ
 ذات عرق فلفی بشرین و غالب و اورد امر العراق فسله من اهلها فقال خلفت القلوب بمعک

و همیوت مع بنی امیه فقال صدق اخو بنی اسد ان الله يفعل ما يشاء و حکم ما یؤید به
 ازان حضرت از آنجا بنفست فرمود ما که بدست عرق رسید پس در آنجا بشترین غالب را که از عراق دارو شده بود دید و هوائل
 اهل عراق از او پرسید او عرض کرد که گذارستم من در بای کوفیان را و دشمنی های آنها را با بنی امیه پس حضرت ارشاد کرد که ای
 بگوید برادر بنی اسد برآیند خدا میکند چیزی را که در مشیت اوست و حکم شما پدید می آید در اراده اوست شتر سار حتی نزل
 التعلییه وقت الظهر شربات علیه السلام فی الموضع فلما اصبح اذا برجل من اهل الکوفة یکتی
 یا هرة الازدی قد اتی فسلم علیه ثم قال یا ابن رسول الله ما الذي اخرجک من نحر من الله یحرم
 جدک محمد صلی الله علیه و آله بعد ازان سرب را نیز نمود تا بوقت ظهر بمنزل تعلییه بنی امیه من اعتشام فرمود شب
 با آنجا استراحت کرد چون صبح شد ناگهان مردی از اهل کوفه که گنیت او ابا هره از وی است آمد و بر آنحضرت عرض سلام کرد و بعد از
 سلام عرض کرد که ای فرزند رسول خدا چه پیش آمد که مفسد حرم خدا و مدینه منوره حرم جد خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را که
 فقال یحک یا ابا هره اربن امة اخذوا مالی و ضربت و شتموا عرضی و فبرت و طلبوا دی نفرت
 و ایم الله لتفتن الامة الباغیة و لیلینهم الله ذللاً و سیفاناً و لعلوا و لیسطن علیهم
 من ید لهم حتی یکنوا اذل من قوم سبا اذ ملکتم المالا منهم فحکمت فی اموالهم و ذمها
 پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمودند که وای بر تو ای ابا هره درستی که بنی امیه مال مرا گرفتند پس چه کردیم و تنگ سخت
 مانمودند و چه نمودم احوال چون خواستند که خونم بریزند که بکنم و بکند سوکنند که برآیند قتل خواسته کرد مرا این کرده شقاوت پرزه
 و برآیند خداوند قهار لباس عدلت و داری همه ایشان را مواید پوشانید و دشمنتر آن انتقام بر سر آنها خواهند رسانید و پیرا
 سلسله خواهد کرد و ایند بر این کرده شقاوت پرزه شخصی را که متبذل و حوار کند اینها را تا باشند اینها بدترین امتها و ذلیل
 از قوم سبا و قتی که فرمان در بای ایشان زنی از قوم شان بود و حکم در میان ما بای ایشان و جانهای ایشان میشود و برید
 الویاشی با سنادی عن برادی حدیثه قال حججت فترکت اصحابی و الطیفت انفس الطریق و حدیث
 اینها انا اسیرا ذوقعت طرفی الی اجنبیه و ما طیبت فاطمات لحوها حتی اتیت اذنفا فقلت